

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در این بحث این که آیا جایی که شرط یا جزء یا مانع یا رافع در لسان دلیل ذکر بشود یا خودمان در بحث ولایی آیا می شود جزا و حکم جزائی بر او تصویر کرد یا ارشادی صرف است به اصطلاح آقایان یا اخباری به قول بعضی ها و اصولا درست نیست برای او جزایی قرار داده بشود، جزای او در تخلف مشروط یا تخلف کل است، اگر نماز نخواند آن جزائی که برای ترک رکوع هست برایش مترتب می شود نه به عنوان ترک رکوع، این بحث بود، ما عرض کردیم که کلا چون به این مناسبت پیش آمد یک طرح کلی دادیم که کل اباحت اصول را من البدو إلى الختم در هشت فضا ترسیم کردیم، گفتیم می شود این احکام را در این فضاها حساب کرد و سر اختلاف بین علما در مسائل را می توانیم از این راه حلش بکنیم که هر کدام از یک فضای خاص یا یک گفتمان خاصی هستند، سه تا فضا را تا دیروز گفتیم، البته فضایی که مربوط به لغت بود انصافا تاثیرگذار در فقه اسلامی است، در مجموعه فقه چه در شیعه چه در سنی اجمالا، حالا زیاد نباشد، فضای عرفی در استظهارات عرفی تاثیرگذار است اما در مباحث اصولی نه، آن تفسیر اراده تشریعی هم گاهی در کلماتشان آمده، این طور نیست که حالا در اصول روی آن حساب کرده باشند.

فضای چهارمی که تصویر می شود فضای عبد و مولا است، رابطه عبد و مولی، البته این فضا کاملا در اصول تاثیرگذار است، کاملا، یعنی دقیقا در مسائل مهمی که در اصول مطرح است توجه به رابطه عبد و مولی و کیفیت تلقیشان در این جهت است حتی در مباحث دلالت که مثلا اگر مولی گفت جئنی بماء ازش وجوب فهمیده می شود، این فضا از اول مطرح بوده چون جامعه روی جامعه عبد و مولی بود. اصلا تصویر به نظر ما در عده ای از جهات روی این مسئله منشأ همین تصور عبد و مولا بوده و این به صورت یک ارتکاز مطرح بوده بین اصولیین حتی اگر تصریح نکرده باشند. البته خب چه الان چه قدیم عده ای از اصولیین توجه به این نکته داشتند مثلا فرض کنید در باب دلالت بر وجوب مرحوم نائینی می فرماید که وجوب از خود صیغه، از خود لفظ در نمی آید، به فهم

عقلا در باب وجوب اطاعت مولی بر عبد از این در می آید، ظاهر عبارت مرحوم نائینی کلمه عقلا به کار برده شده، آقای خوئی بعضی جاها عقلا و بعضی جاها به حکم عقل، ایشان هم می فرماید به حکم عقل که اطاعت مولی بر عبد واجب است ازش وجوب در می آید، من سابقا توضیحاتش را عرض کردم همین مطلب در عبارت سید مرتضی هم آمده قبل از هزار سال، این طور نیت که تازه باشد که این وجوب به خاطر آن نکته ای است که رابطه عبد و مولی است، وجوب را از آن جهت می فهمند و الی غیر ذلک، مسئله تجری که یک مسئله کلامی است و در اصول هم مطرح شده، دیدید آن هم ظلم علی المولی لذا در مثل کفایه معیار در معصیت، معصیت آن جایی است که انسان بداند این خلاف اراده مولی است و انجام بدهد، تجری جایی است که می داند خلاف اراده مولی است اما در واقع نیست، معصیت هست، آن در تجری نیست، ایشان می فرمایند در ملاک در هر دو ظلم بر مولی و هتک حرمت مولاست و هیچ فرقی بین این دو تا نمی کند و غیر ذلک، دیگه اباحت حتی ما معتقدیم این بحث معروف که آیا اوامر انحلالی هستند یا نه که خب یترتب علیه آثار مهمه مثل مرحوم نائینی قائل به انحلالیت اوامر است مثلاً اقیموا الصلوة یا زید اقم الصلوة یا عمرو اقم الصلوة، در مقابل خب عده ای قائلند به خطابات قانونی و معتقد هستند که انحلال نیست، یا ایها الذین آمنوا خطاب به جامعه ایمانی نیست، انحلال توش ندارد، این انحلال و عدم انحلال را ما توضیحات کافی عرض کردیم، مرجعش بازگشتش به مسئله همین تفکر عبد و مولی است، دیگه اگر بخواهیم این ها را باز بکنیم و صحبت بکنیم الی ما شا الله دنباله دارد و قضایای فراوانی در اصول، ما تحلیلی که کردیم این ها تصوراتشان همه همان تصور عبد و مولی بوده و این تصور بوده که عبد همچنان که اطاعت مولی را باید انجام بدهد این را باید در اصول بکشیم، انسان هم باید اطاعت حضرت حق سبحانه و تعالی را انجام بدهد و عرض کردیم مشکل این تفکر این که عبد به تمام ذرات وجودش ملک مولی است لذا خود این نحوه برخوردش فرق می کند به این که انسان ملک باشد یا این که انسان نه خودش تصمیم گیری می کند، در نظام قانونی افراد خودشان تصمیم گیری می کنند، افرادی را معین می کنند برای خودشان قانون، بحث ملکیت مطرح نیست، عرض کردم این تفکر از قبل هم بوده، روایتی است که سندش شاید، آخر سند خیلی نقی نباشد بشود با اعتباراتی درستش کرد، می گوید به حضرت زهرا صحبت شد حضرت فرمود مردم چی می گویند؟ گفت مردم می

گویند که مثلاً مردم ملک شما هستند، حضرت فرمود نه بابا ملک ما نیستند، إنما علیهم الطاعة، باید حرف ما را گوش بکنند نه این که ملک ما هستند.

علی ای حال این روایت هم وجود دارد که صراحتاً نفی ملکیت است و إلى آخره، یک صحبت هایی در این خصوص چون زیاد شده اما به طور کلی این مبنا در کل اصول تاثیرگذار است، خیلی تاثیرگذار است، در تفسیر هایی که ارائه می دهند، در مسائلی که ارائه می دهند این مسئله رابطه عبد و مولی این خیلی در اصول ما یعنی اصول را بر این اساس درست کردند، من عرض کردم حتی مثل مسئله ضد، این در حقیقت این عبد و مولی بوده، اگر مولی به عبدش می گفت برو نان بخر دید نشسته دارد مثلاً کتاب می خواند می گوید مگر بهت نگفتم برو نان بخر؟ اصلاً منشأ دلالت لفظی هم به نظر ما همین است یعنی فهم عرفی، دیگه حالا به هر حال چون این بحث خیلی طولانی است و شواهدش فراوان است و نکات فراوانی دارد فعلاً دیگه وارد این بحث نمی شویم این فوق العاده تاثیرگذار است این رابطه عبد و مولی، در این چهار تا مسلکی که هست، در این چهار تا فضایی که گفتیم این از همه تاثیرش بیشتر است و عرض کردیم انصاف قصه این مطلب فی نفسه حالا غیر از این که عبد به تمام، به قول آن عبارتی که به شراشر وجوده ملک مولی است اضافه بر این نکته ای که کراراً عرض کردیم ما عرض کردیم آنی که ما از شریعت مقدسه می فهمیم خلافاً به این مشهوری که هزار و دویست سال، شاید متعارف بوده، هنوز هم در کلماتشان هست به اشکال مختلف دیده می شود خلافاً به این، رابطه عبد و مولی را فقه باید تعیین بکند یعنی ما باید از روایات، از ادله شرعیه رابطه عبد و مولی را در بیاوریم نه این که فقه مبتنی بر اصول بشود، اصول مبتنی بر رابطه عبد و مولی بشود از آن راه اصول را تعریف بکنیم و این اصول بشود زیر بنای فقه، نه به عکس است ظاهراً این رابطه نباید زیربنا قرار بگیرد، به هر حال وارد این بحث نمی خواهیم بشویم.

خصائص و شرائط و اگر رابطه عبد و مولی بود نحوه قانونگذاری چطور می شود تصور کرد و تصور چیست این ها را در خلال بحث های بعدی عرض کردیم و عرض کردیم آنی که ما می فهمیم الان محیط جامعه اسلامی بدون شک محیط عبد و مولی است، این را نمی شود انکار کرد اما روح قانونگذاری در اسلام با استفاده از خود قرآن و روایات احتمال قوی دارد که روح قانونی باشد

نه روح روابط عبد و مولی لکن نمی شود انکار کرد که ادبیات خیلی از روایات و ادله انصافا ادبیات عبد و مولی است، ادبیاتش را نمی شود انکار کرد، جای انکار ندارد که ادبیات ادبیات عبد و مولی است، اگر منصفانه نگاه بکنیم، آن وقت ما بتوانیم این ادبیات را برگردانیم و ترجمه بکنیم یا از آن استنتاج بکنیم ادبیات قانونی، خود این یک ذوق خاصی می خواهد، یک فقاقت خاصی می خواهد که ما این ادبیات را به ادبیات قانونی برگردانیم که در وجه هفتم عرض می کنم، بحث قانونی را برای هفتم. علی ای حال کیف ما کان با تمام این حرف ها اگر بخواهیم این را بر اساس روح روابط یعنی قانون را بر اساس روابط عبد و مولی تفسیر بکنیم در این مسئله چطوری است همان مثالی بود که آن روز عرض کردم اگر به عبد خودش گفت غذا یا آب که می آوری در سینی ملامین نباشد، آن وقت فرض کنید ایشان رفته آب آورده در سینی ملامین، تخلف کرد، خود آب و غذا را آورده اما در سینی ملامین است مثلا، پلاستیکی است، عرض کردیم این بحث در این جا این پیش می آید که مولا با این چکار می کند؟ در همان زمینه تفکر عبد و مولی، مولی با این چکار می کند؟ خب این هم واقعا خودش متاسفانه سوال برانگیز است، حل نمی کند، تحلیل کردیم اما حل نمی کند چون ممکن است مولا بهش بگوید این غذا را بگذار برو یک سینی استیل بیاور، ممکن است حتی یک توگوشی بهش بزند، این معنایش این است که عقوبت دارد، این معنایش این است که تکلیف است، مولوی است، معنایش این است که احتمال دارد اصلا بگوید غذا را برگردان دو مرتبه غذا بیاور یعنی انصافش نمی توانیم الان یک تصویر واحدی بدهیم، سرش هم این است که موالی عرفی مختلف اند، یکی از نکاتی که اصولا در بحث های علمی الان غالبا مطرح است ما بتوانیم ثابت ها را به متغیر برگردانیم، در نظام قانونی سعی بر این است اصلا، در نظام عبد و مولی یا نظام هایی که گفتیم بعضی هایش نه، همین در همین منطق ریاضی حالا یا رمزی یا ریاضی خب یکی از اشکالات این منطقی که در غربی ها، غیر از حالا اصلا منطق ارسطویی حالا درست باشد یا نه این بود که منطق ارسطویی عادتاً ناظر به صورت است، به ماده نیست اما چون ناظر به صورت است یا منطق صوری بهش می گویند این یک مشکل دارد، همان شکل اول را در ضمن یک ماده معین می آورد، مثلا العالم متغیر، کل متغیر حادث فاعالم الحادث، اصطلاحا به این ثابت می گویند، وقتی ماده معین شد اصطلاحا می گویند ثابت، در منطق ریاضی یا منطق رمزی این را به صورت متغیر می آورد نه به

.....

صورت ثابت مثلاً می گوید هر الفی مساوی با ب است، هر ب مساوی با ج پس الف مساوی با ج، این را اصطلاحاً بهش متغیر می گویند یعنی شما به جای الف و ب و جیم می توانید هر مطلبی بگذارید که این رابطه بینشان برقرار باشد، این مشکل را دقت بکنید یعنی این ها در منطق حتی همان منطق ارسطویی مصطلح گفتند شما بناست راجع به صورت بحث بکنید، ماده را جدا کردند، شکل اول ناظر به صورت است اما وقتی می خواهید بحث بکنید مثالی که می زنید یک ماده معین دارد، این ماده می آید تاثیرگذار می شود، العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث، این می آید لذا الان طرحی که در این منطق ریاضی عده ایشان مطرح کردند و نوشته شده، به فارسی هم نوشته شده اما اصلش در انگلیسی است، البته منطق ریاضی یک مقدار بعضی از مسائل را هم عوض کردند نه این که همه اش حالا راز و رمز باشد، می گویند ما اگر بخواهیم صورت را بررسی بکنیم که هیچ ماده ای توش نباشد متاثر به ماده نشود آن راهش این است که به صورت جدول های ریاضی در بیاوریم که توش اصلاً ماده ای مطرح نیست مثل همین، این هم این نکته را عرض بکنم که در دنیای عرب به جای x و y که پیش ما متعارف است همان الف، ب می آورند، کل الف یساوی ب، کل ب یساوی ج فکل الف یساوی ج، ببینید! این را از آن صورت آوردند. مشکل در باب روابط عبد و مولی ثابت بودنش است، یعنی افراد موالی نمی توانیم بگوییم مولی چه تصمیمی در این جا راجع به عبد می گیرد، چرا رفته روی نظام قانونی؟ چون در نظام قانونی می خواهند این را ثابتش کنند یعنی در نظام قانونی یک رابطه برقرار می کنند که آن رابطه مثل همین جدول ریاضی بشود، در این مثالی که الان به شما زدم شما ممکن است بگویید موالی عرفی مختلف اند، یکی از اسرار حالا غیر از آن قصه اصول و فروع خوب دقت بکنید چون موالی عرفی مختلفند شما نمی توانید یک تصمیم واحدی را الان اعلام بکنید، ممکن است، البته الان در اصول ما خیلی متعارف شده، این آقا می گوید موالی عرفی بر این است، حق مولی بر این است که فقط بگوید برو سینی را عوض بکند، آن می گوید نه حق دارد آن هم یک کتکی بزند، همه ادعای عرف و عقلا و سیره عقلا می کنند که این خب به جایی بند نیست دیگه، این مشکل یک مقداری مباحث اصول ما به جایی بند نیست یک مقدارش مال این است، به یک قسمتی می رسی که یک ماده معین است و در عرف کاملاً مختلف است هر کدام یک چیزی را مطرح کردند، نکته خاصی هم ندارد یعنی نکته خاصی که بخواهیم این را اثبات بکنیم، الان

بتوانیم بگوییم کدام یکی از عرف مثلا، اولاً عرف ما خبر می دانید در مثلا شما بگویید خیلی خبر به قول غربی های امروز مثلا می گویند آمارگیری، بین شما آمارگیری بکنیم، خبر در دنیای غرب می گویند بر فرض هم شما آمارگیری بکنید این آمار فرضی است چون جامعه ما جامعه عبد و مولی نیست، باید فرض کنیم جامعه عبد و مولی، این هم اشکال معروفی است که در غرب دارد، هر بحثی را که شما به عنوان فرض مطرح می کنید علم نیست اصلاً، علم باید از متن واقعیات خبر می دهد، اصلاً شما می آئید فرض این می کنید، فرض می کنید جامعه عبد و مولی و این مولی هم آدم منصفی باشد، آدم عاقلی باشد، آدم با انسانیتی باشد، با وجدانی باشد، هی این خصوصیات را اضافه می کنید، خبر می گویند این ها همه فرض است، حالا بر فرض هم آمار سنجی کردید از دانشمندان سوال کردید جواب هم دادند، فرض کنید مثلا یا از عرف سوال کردید یا از عرف قانونی سوال کردید جواب هم دادند، این نمی تواند کارگشا باشد، این مشکلش مشکل کارگشائیش است، چون باز این به فرض می خورد، این مطالبی را که من عرض کردم بعد اگر ضبط کردید روش فکر بکنید چون هر کدام را بخواهم باز بکنم خیلی از بحث خارج می شویم چون یکی از نکاتی است که خیلی وقت ها الان در دنیای غرب به خود معارف یعنی خود مسائلی که مربوط به دنیای اسلام می شود به اشکال مختلف چون نمی خواهم حالا وارد بشوم، می گویند شما بحث هایتان جنبه فرضی دارد، اگر فرض کردید جامعه این طور بود چطور می شود لذا این رابطه عبد و مویل غیر از این که حالا خودشان اشکال کلی که اول عرض کردم غیر از آن این یک امر ثابت و واضحی نیست، این را ما یعنی یک امر ثابتی است به این معنا، متغیر نیست به این معنا یعنی روی افراد فرق می کند، یک نظام ندارد، نظام مند نیست، و لذا عرض کردیم ان شا الله می آید یکی از نکاتی که در قانون آمده در روح قانونی این است که ما باید این را نظام مند بکنیم. این که این مولی چکار می کند، این مولی این کار را می کند، آن مولی آن کار را می کند، آن یکی دیگه آن کار را می کند، این به درد قانون نمی خورد، از این نمی شود ما استنتاج قانونی بکنیم.

پرسش: در مواردی که قدر متیقن وجود دارد و همه عقلاً فرد را مستحق مذمت می دانند می شود روش حساب کرد

آیت الله مددی: این را می گویم احراز آن هم مشکل است چون الان همین که شما می گوید همه عقلا، اشکالی که الان شما بخواهید این بحث را در دنیای آزاد مطرح بکنید می گوید تازه بحث فرضی است چون ما نظام عبد و مولی نداریم، با واقعیت خارجی نداریم.

پرسش: چطور در فقه الغای خصوصیت در مواردی

آیت الله مددی: خب همین مشکل دارد دیگه، اصلا چرا از نظام عبد و مولی می خواهیم به نظام قانونی عوض بکنیم؟ اصلا سرش این است، یکی از اسرارش این است، و یکی از اسرارش که سابقا عرض کردیم حالا در خلال بحث ها هم خواهد آمد در نظام عبد و مولی التزامی به فضای قانونی نیست اما در مباحث قانونی التزام به فضای قانونی هست، این فضای قانونی را ما ازش تعبیر کردیم به تسانخ قانونی، اصولا مواد قانونی و ورود قانون باید با همدیگه یک نوع سنخیت داشته باشند، یک رابطه معقولی برقرار بشود، اما در رابطه عبد و مولی لازم نیست مثلا صبح مولا به عبدش فلان چیز را گفت مثلا برو مثلا نان سوخاری بخر، ظهر بهش گفت برو نان عادی بخر، می گوید باب نان سوخاری که صبح گفتمی با نان عادی که ظهر گفتمی با هم نمی خورد، دو مقوله نان اند، آن می گوید به تو چه مربوط است، عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء، صبح گفتم برو این را بخر همان را بخر، عصر گفتم برو، دقت فرمودید؟ یکی از مشکلات دیگر نظام عبد و مولی یک رابطه ای برقرار نمی شود بین اوامری که صادر می کند، نمی توانیم مولی را الزام بکنیم که شما اگر صبح مثلا یک چیزی را گفتید عبت بخرد این مناسب با کسانی است که مرض قند دارند می خواهی مثلا قند نخورند، ظهر که بهش گفتمی نه این برای افرادی که مرض قند دارند مضر است، این را نمی شود مواخذه کرد، می گوید به تو چه مربوط است؟ عبدش می گوید این صبحی یک جور بود، یک جور خوراکی بود و ظهری یک جور بود، این می گوید به تو مربوط نیست، صبح گفتم آن را بخر ظهر هم گفتم این را بخر، در نظام قانونی یکی از موارد بسیار بسیار مهم در نظام قانونی این انسجام قانونی است، خودش یک امر بسیار مهمی است، این انسجام قانونی که تمام مواد قانونی و لذا غالبا هم سعی می کنند قبل از نوشتن قانون یک روحی را قرار بدهند یک معیار هایی مثل همان نخ تسبیح که دانه های تسبیح را به هم جمع می کند اسم آن را گذاشتند قانون اساسی

در نظام عبد و مولی شما دیگه قانون اساسی ندارید، این قانون اساسی را برای چی گذاشتند؟ برای این که بتوانند مواد قانونی را به همدیگه ربط بدهد، هر ماده قانونی که می خواهد جعل بکند الان در پارلمان ها هم این طور است اگر دقت بکنید

یک: می آید محاسبه می کند با روح، با قانون اساسی، بعد تمام موادی که قبل و بعد بوده، اگر دیدند به یک تناقضی رسیدند یا با قانون اساسی مشکل پیدا کردند اصطلاح عده ای از کشور ها دادگاهی به نام دادگاه قانونی اساسی دارند خود آن ماده قانون اساسی یا لوازمی که می آید توش تعدیل انجام می دهند، چرا؟ چون این بحث برایشان مطرح است که اصلاً روح قانونی باید دارای یک انسجام باشد، خوب دقت بکنید، لذا ما عرض کردیم اگر یاد آقایان باشد در بحث مسئله اجتماع امر و نهی ممکن است تصویر بشود در عبد و مولی این مطلب مثلاً صلّ و لا تغصب، بگوئیم صلّ اطلاق دارد چون اصلاً می دانید بحث اجتماع امر و نهی قوامش به این است که هر دو اطلاق داشته باشند، صلّ اطلاق دارد نماز بخوان ولو در زمین غصبی، در مسجد، در خیابان، در بیابان، در خانه خودت در زمین غصبی، لا تغصب هم اطلاق داشته باشد، غصب نکن چه مشغول نوشتن بشوی و چه مشغول خوابیدن بشوی و چه مشغول بازی کردن بشوی و چه مشغول نماز بشوی، وقتی با هم اطلاق پیدا کرد تنافی پیدا می شود، اجتماع امر و نهی، مشکل اجتماع امر و نهی، این می آیند می گویند اگر دقت بکنید اثبات اطلاق خودش در روح عبد و مولی است، ارتباط عبد و مولی است، بگوئید این اطلاق دارد، اما اگر شما روح قانونی قبول کردید می گویند خود قانون فی ذاته یک انسجام دارد، شما التفات هم نداشته باشید یک رابطه طبیعی بین مواد قانونی هست، خوب دقت بکنید، نمی خواهد شما فکر بکنید، نمی خواهد شما توجه بهش داشته باشید، خود قانون یک انسجام دارد، یک تسانخ دارد، سنخیت، تامل بکنید، آن انسجام این است که اگر قانون آمد جایی امر کرد امرش اطلاق ندارد، حتی موارد نهی خودش را بگیرد، خوب دقت بکنید، اگر گفت صلّ این صلّ بگوئید اطلاق دارد حتی زمین غصبی را هم بگیرد اطلاق ندارد، این تقیید این نه به خاطر دلیل لا تغصب، دلیل لفظی نیست، خوب دقت بکنید، این فضای قانونی است، اسم این را فضای قانون گذاشتند، خود قانون چون مواد قانونی با هم رابطه دارند، وقتی من آمدم گفتم در زمین غصبی نباش من دیگه نمی توانم بگویم

نماز را در زمین غصبی بخوان، خود من گفتم یعنی این جا می آیم روی روح قانون حساب می کنم اما اگر عبد و مولی باشد لازم

نیست

پرسش: چرا روح قانون از آن طرف نمی آید؟

آیت الله مددی: از کدام طرف؟

پرسش: بگوید که نماز بخوان در هر زمینی

آیت الله مددی: نمی آید، چون قانون جعل است، اعتبار است، من اعتبار کردم تو در زمین غصبی به هیچ نحوی وارد نشو

پرسش: من اعتبار می کنم همیشه نماز بخوانی

آیت الله مددی: می دانم خوانده، گفتم اعتبار کردم بخوان، اما وقتی اعتبار کردم جلوی شما را گرفتم، گفتم در زمین غصبی نخوان

خواهی نخواهی این کلمه من مقید می شود، یعنی در زمین غصبی نه، البته این مطلب را ابن حزم از دلیل لفظی فهمیده، این دو تا را

فرق بگذارید، ابن حزم می گوید وقتی گفت لا تغصب، لا تغصب یعنی چی؟ یعنی در زمین غصبی غذا نخور، یعنی در زمین غصبی

نخواب، یعنی در زمین غصبی راه نرو، در زمین غصبی بازی نکن، در زمین غصبی نماز نخوان، او از لا تغصب فهمیده نماز نخوان،

روشن شد؟ این یک فهم است، می گوید چطور از لا تغصب شما این تصرفات را در آوردید؟ خب یکیش هم نماز خواندن است، این

یک فهم است، ما این ها را یکی یکی، این بحث لغوی است که گفتم، این ها را اشتباه نکنید، هر کدام را جای خودش، یک بحثی که

باز ما مطرح می کنیم روح قانون است، یکی از لوازم روح قانون انسجام بین مواد قانونی است، خودش یک فضایی دارد، به اصطلاح

امروزی ها می گفتند واحد حقیقی و حقوقی، شخص حقیقی و حقوقی، یک نوع امر حقوقی است، خودش فی نفسه دارای یک کیانی

است، دارای یک واقعیتی است، اما در رابطه عبد و مولی این نیست، حالا بخواهم یکی یکی فرق بین این ها را بگویم طول می کشد

اجمالاً عرض بکنم و لذا ما آمدیم گفتیم که در خود روح قانون یکی از خصائص بسیار مهمش انسجام قانونی است، این انسجام مفاد

لفظی نیست، این انسجام یک روح حاکم بر قانون است که مواد قانون باید به هم بخورد و لذا ممکن است در پارلمان بگویند شما می

خواهید این قانون، با ماده فلان و فلان قانون با هم نمی سازد، دقت می کنید؟ یا با فلان ماده قانون اساسی نمی سازد، یک انسجامی را و اخیرا هم که خب یعنی از همان دویست و خرده ای سال، دویست و بیست سال، برای این که این انسجام روشن بشود یک روح حاکم بر تمام مواد قانونی معین کردند که اسمش قانون اساسی است، این قانون اساسی را روی این جهت آوردند.

پرسش: فضای این قانونی که می فرمایید آیا این بسته به اجتماع انسان ها نیست؟ ولی عبادات مثلا در شریعت مقدسه برای انسانی که در یک جزیره ای هم هست آن فضای عبد و مولایی تصور می شود، چطور است که روایت داریم طرف می گوید این سیب را اگر نصفش بکنید نصفش را بخوری

آیت الله مددی: البته روایت که انار است، حالا اشکال ندارد

پرسش: منظورم این است که در مورد عبادات چطور روح قانون تصویر می شود، در مورد اجتماع

آیت الله مددی: نه ببینید بحث سر این است که همین عبادات با معاملات انسجام دارد، همین عبادات با بقیه زندگی انسجام دارد یعنی شارع نمی تواند یک نوع معامله ای را جعل بکند که با عبادت توجه الی الله نسازد، همین عبادات، بحث ما این است که خداوند که جعل کرده چه اعمال فردی، چه اعمال اجتماعی، چه اعمال عبادی، چه اعمال توصیلات، این ها همه با هم یک نوع ارتباط دارند، بحث سر این است، یک جور نمازی قرار ندهد که مثلا در نماز و لذا در روایت دارد إذا صلیت فانظر فیم تصلّ و علی من تصلّ، فإن الله لا یقبل صلوٰة إلا من حیث عمل، ببینید صلوٰة را آمده با غضب ربط داده، البته سند ندارد، این اگر از امیرالمومنین ثابت بود برای صلوٰة در دار غضبی خوب بود، متأسفانه سند ندارد، مرسل است. إذا صلیت، فقط مضمون کلام را می خوانم، وسائل هم دارد، مرحوم وسائل عنوان باب زده در باب لباس مصلّی یا مکان مصلّی، حالا برای این که آقایان متنش را خواستند در بیاورند، فیم تصلّ و علی ما تصلّ، چه لباسی داری، فإن الله لا یقبل صلوٰة إلا من حیث، به نظرم مضمونش این است، این بحث ما این است که در مثل شریعت مقدسه که روح قانون حاکم است همه باهم در یک فضای قانونی هستند، این نیست اما مسئله تعبد و این که، ما اصلا این را، شما ظاهرا آن روز ها تشریف نداشتید، در همین بحث حکم وضعی و تکلیفی مفصل اثبات کردیم که حکم تکلیفی حتی در غرب باید توش اعمال ولایت

بشود، بدون اعمال ولایت نمی شود، حالا ولایت جامعه باشد، ولایت حزب باشد مثل حزب کمونیسم، ولایت اشراف و اعیان باشد مثل حکومت نظام های سلطنتی، ولایتی باید توش تصویر بشود، بدون ولایت اصلاً حکم نیست، این که ما عرض کردیم مثلاً ژان ژاک روسو، اگر به همین مقدار قرارداد اجتماعی، نه قرارداد اجتماعی که حاکی از ولایت جامعه است، خود قرارداد اجتماعی بنفسه قانون نمی شود، تا توش جانب ولایت نباشد نمی شود، یک عده نظام قانونی این جور فهمیدند، تا آن جایی که من می دانم حالا به حسب علم خودم را عرض می کنم مرحوم آقای آقا سید محمد تقی خوانساری ظاهراً شاید اولین کسی است که این تعبیر قانونی و احکام شریعت مثلاً خطابات قانونی است، تفسیر قانونی است، اخیراً یک کتابی در شرح حال ایشان چاپ شده رضوان الله تعالی علیه، یک رساله ای از شاگردان ایشان در آخرش آمده، به نظرم در صلوة الجمعة، حالا موضوعش یادم رفته، به فارسی هم هست، مثلاً ایشان در آن جا می گوید اولاً این دلیل، این روح قانون، این خطاب قانونی است و در خطابات قانونی مولویت نیست، تعجب می کنم، ظاهراً ایشان تازه این اصطلاح را دیده بودند، اصلاً خطاب قانونی بدون مولویت امکان ندارد، اصلاً بدون مولویت خطاب نیست، اصلاً حکم تکلیفی بدون مولویت حکم نیست، باید توش اعمال ولایت بشود، علی ای حال چون ایشان فرموده و چاپ شده من برای، ایشان تصور می کند که اگر ما گفتیم خطاب قانونی، چون بعضی از رفقا، شاید هم در ذهن بعضی ها بوده، دیدم گاهی در درسش که این با ولایت نمی سازد، اصلاً خطاب قانونی، این عبارت را ایشان دارد لذا می گوید از این ها وجوب در نمی آید، این ها خطاب قانونی هستند توش وجوب در نمی آید، خیلی مطلب غریبی است، إن شا الله مقرر اشتباه فرموده است، آن کسی که نوشته یا مثلاً مرحوم آقای خوانساری، بالاخره جز معصومین که نیستند، تازه این تعبیر به گوش مبارک ایشان رسیده بوده، خیال کردند خطاب قانونی توش جنبه تکلیف ندارد، مولویت ندارد، اصلاً قانون بدون مولویت معقول نیست، اصلاً بدون ولایت معقول نیست، إنما الکلام منشأ ولایت است و لذا در قرآن هم منشأ ولایت را سه تا چیز گرفته ولیکم الله، و رسوله و الذین آمنوا، بعد هم یک ولایت اجرائی است که می آید در جامعه اجرا می شود، و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض، یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر، کاملاً تصویر قرآنی هم واضح است که قانون را از راه ولایت وارد شده نه این که خیال بکنید اگر خطاب قانونی شد دیگه توش ولایت نیست، وجوب توش

در نمی آید، می گویم من وقتی که خواندم خیلی تعجب کردم، نفهمیدم حالا مراد جدی ایشان چیست، عرض کردم چون چاپ شده، امروز آقازاده آقای انصاریان هم نیستند، پدر ایشان چاپ کردند، در آخرش یک رساله ای از شاگرد ایشان به فارسی ترجمه شده یا در وجوب نماز جمعه است یا یک بحث دیگری است، یکی از رسائل بحث ایشان را تقریر کردند در آن جا هم ایشان آورده که کار خوب هم همین است یعنی همین که کتاب برای علما نوشته می شود خوب است اضافه بر آن مباحث علمی و ابداعاتشان، غیر ابداعاتشان، نکاتی که علمی گفتند آن ها هم نوشته بشود، یک آقایی یک کتابی راجع به یک آقایی نوشته، استخاره کرد این جور، خواب دید این جور، گفتم این ها به درد نمی خورد، چهار تا مطلب علمی از این آقا می نوشتی، همه اش استخاره و خواب، با آن مقامات علمی خب می نوشتی، یک آقایی خدا رحمتش کند در اصفهان از علمای مشهور است، می گفتند ایشان در ۲۲ علم مجتهد صاحب نظر است، طب و نجوم و فقه و فلسفه و إل آخر، در این مجموعه کتبی که از ایشان چاپ شده در مجموعه ای از احوالات هیچ بحث علمی من از ایشان ندیدم، مراجعه خودم را می گویم، اسم نمی برم، خب این ها مناسب است که این جور افراد را که مخصوصا مدعی است در ۲۲ علم، چند نفر این را نقل کردند، در چند مصدر آمده، من نمی خواهم اسم ببرم، خب این آثار علمی ایشان مخصوصا وقتی که یک احاطه ای در حد اجتهاد در ۲۲ علم دارد باید یک نظرات کلی داشته باشد مثل همین نظر کلی که ما الان به کل اصول کردیم، از اول اصول تا آخر اصول همه را جمع کردیم که از هشت زاویه و از هشت دیدگاه قابل بررسی است و آثار و نتایجش هم با همدیگه فرق می کند.

پس بحث دیگری که امروز کردیم این بود که اگر از دیدگاه رابطه عبد و مولی نگاه بکنیم آیا برای مواردی که احکام وضعی است مثل شرطیت و مانعیت می شود جزا تصویر کرد؟ می شود مولویت یا ارشادی صرف است؟ بخواهیم از این رابطه وارد بشویم انصافا نتیجه گیری خیلی مشکل است، اصلا اشکالات فراوان دارد، هم خود مسلک اشکالات دارد هم نتیجه گیریش الان خیلی مشکل است.

بحث پنجم و دیدگاه پنجم که عرض کردیم این دیدگاه بین اهل سنت زیاد مطرح است، از قرن های چهارم و پنجم و ششم و آن دیدگاه کلامی است، اصولا تا عده ای از زمان مباحث اصول با کلام با هم نوشته می شود حتی در فقه شیعه این غنیة النزوع را که

دیده باشید آن چاپ قبلش ناقص است، این چاپی که اخیرا کردند کامل است، غنیه النزوع فی علمی الاصول و الفروع، دو علم اصول، اولیش کلام است بعد اصول فقه است، اصطلاحا کلام را اصول عقائد می گفتند این را هم اصول فقه می گفتند، علمی الاصول و الفروع یعنی ایشان کتابی را که نوشته اولش کلام است، بعدش اصول فقه است، بعدش هم خود فروع و فقه است، این بحث در میان اهل سنت هست کتاب های فراوانی دارند که در آن هر دو بحث هست مثل مغنی قاضی عبدالجبار، هم کلام دارد هم اصول دارد، این اختلاط بین اصول یا تاثر به مکتب کلامی این در میان علمای اهل سنت در یک برهه ای از زمان کاملا فراوان و مشهود، کاملا تاثیرگذار است و ما عرض کردیم اصولا به کار بردن حتی اصطلاحات کلامی در اصول به نظر ما صحیح نیست، فضلا عن تاثر لکن به طور کلی در مسائل کلامی اگر از راه مبدأ تعالی و از راه حکمت حضرت حق و از راه مثلا کجاها ظلم هست، کجاها ظلم نیست، آیا مثلا دفع ضرر واجب هست یا نیست، کجاها عقوبت هست، کجاها نیست، بیشتر مباحث اصول را از آن راه حل می کنند، از راه نظر به مکلف که حضرت حق باشد، تکلیف و این ها را بیشتر از آن دیگاه حل می کنند، اگر بخواهیم یک مثالی در این جهت عرض کنم عرض کردیم مرحوم نائینی، حالا همین مثال را بگوییم امروز هم بحث را تمام بکنیم فردا بحث های دیگرش را بگوییم، مرحوم نائینی در باب برائت یک عبارتی دارند می فرمایند برائت شرعی مفادش نفی حکم است ظاهرا، لازمه اش نفی عقوبت است، حرف بدی نیست، بعضی حرف ها ظاهرش خیلی قشنگ است، برائت شرعی مفادش نفی حکم است ظاهرا لازمه اش نفی عقوبت است، اگر حکم نبود عقوبت هم نیست، جزا نیست، برائت عقلی به عکسش است، برائت عقلی مفادش نفی عقوبت است، قبح عقاب بلا بیان، لازمه اش وقتی عقوبت نبود لازمه اش نفی حکم ظاهرا است چون اگر واقعا باشد تسبیب و دور و آن حرف هایی که گفتم لازم می آید پس نفی حکم می شود ظاهرا، روشن شد؟ ایشان این را به عنوان برائت شرعی و برائت عقلی قرار دادند به این تفسیری که هست، البته ما سابقا روی مبنای ایشان در آن دومی، اشکال کردیم آن لازم و ملزوم را قبول نکردیم، حالا غیر از آن اشکالی که سابقا عرض کردیم، چند بار هم عرض کردیم دیگه تکرار نمی کنیم، به ذهن من می آید چون تا حالا اصطلاح می گفتند، به ذهن من می آید اصلا این روش را قرارش بدهیم نه اصطلاح، برای این که خلط اباحت بشود، خوب دقت بکنید! شما اگر از ادله مثل حدیث رفع و حجب و

.....

حدیث الناس فی سعة و کل شیء مطلق و حدیث اطلاق، اگر از این مجموعه حدیث ها در آوردیم که حکم نیست ظاهرا، این را در آوردیم خب وقتی حکم نبود یا حکم منجز نبود یا حکم نیست حالا در هر مرحله ای، خب طبیعتا به لحاظ آثار شرعی عقوبت هم ندارد نه در دنیا نه در آخرت، لذا اما اگر آمدید از راه، گفتید ما دلیل پیدا نکردیم چون عقوبت نیست پس حکم نیست، من معتقدم این دو تا برائت نیست، این دو نحوه بحث است نه دو تا برائت، بحث اصولی از تنجز صحبت می کند، اگر شما گفتید حکم منجز نیست پس عقاب نیست، پس کیفر نیست، این بحث اصولی است، اما اگر آمدید گفتید چون بیان نیامده عقوبت نیست، چون عقوبت نیست حکم نیست، این بحث کلامی است اصلا، اگر شما از عقوبت نفی حکم کردید وارد حکم شدید می شود کلامی، از حکم وارد عقوبت شدید می شود اصولی، این چون تازگی به ذهن من آمده، به نظر من اصلا روش بحث را حفظ نکنید، مثلا اگر ما از روایات عکس این، در بیاوریم مثل اخباری ها، از روایات در بیاوریم که احتیاط واجب است، طبق حق الطاعة شما باید حتما احتیاط نکنید، حق الطاعة بعد از حکم است اما اگر شما، این می شود اصولی، معیار بحث اصولی ثبوت حکم را از ادله بکنیم این می شود اصولی اما اگر شما آمدید گفتید حق الطاعة اقتضا می کند که شما حتی امر مولی را گوش نکنید، حتی احتمالا، از حق الطاعة اثبات حکم بکنید می شود کلامی، از حق الطاعة اثبات وجوب احتیاط بکنید می شود کلامی، اگر وجوب احتیاط را از ادله اثبات کردید خب وقتی احتیاط واجب بود به حکم عقل در حق الطاعة شما حتما باید احتیاط را مراعات بکنید، احتیاط را انجام بدهید، این می شود اصولی پس بنابراین اصولا ما به ذهنمان می آید که این منهج کلامی کارایی دقیقی در اصول ندارد، ممکن است بعضی از حالاتی که گیر بکنیم بد نباشد اما اصولا ما در اصول نباید منهج کلامی را خلط بکنیم، در منهج کلامی از راه آثار حکم وارد می شویم، در منهج اصولی از راه خود حکم وارد می شویم، آن آثار برایش بار می کند، این دو تا منهج باهم خلط نشود، دو تا روش، یک روش مثلا شما الان می خواهید با حق الطاعة اثبات وجوب احتیاط بکنید، این می شود کلامی، اما شما مثل اخباری ها با روایات می خواهید اثبات وجوب احتیاط بکنید این می شود اصولی، فرق این دو تا با هم این است، اگر شما از راه ادله اثبات یک حکم کردید بعد گفتید آن حکم را انجام بدهیم می شود اصولی، اگر گفتید نه ما از ادله چیزی نفهمیدیم عقل می گوید حق الطاعة، حق الطاعة می گوید پس

این حکم هست وجوب احتیاط، این می شود کلامی، و لذا ما کرارا عرض کردیم حق الطاعة مشرّع نیست، این اصطلاح را من سابقا به کار بردم، حق الطاعة بعد از ثبوت شرع می گوید انجام بده، خود حق الطاعة مولد حکم نیست، مشرّع حکم نیست، خود حق الطاعة وجوب احتیاط درست نمی کند، مفاد حق الطاعة این است که هر چه که شارع فرمود دقیقاً انجام بده، این مفاد حق الطاعة است، این نمی گوید جایی هم که شارع نگفته پس هست، کار حق الطاعة این نیست، کار حق الطاعة بعد از اثبات حکم است نه اثبات حکم با حق الطاعة، قبح عقاب بلا بیان هم همین طور است، این را ما توضیح دادیم دیگه وقت گذشت فردا، اصولاً منهج کلامی مشکلات فنی دارد فردا ان شاء الله سه تا منهج دیگه

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين